

محمدجواد امیدوارنیا^۱

پژوهشگران چین با توجه به نقش مهم سرزمینهای میانی اوراسیا در امنیت اقتصادی، سیاسی و نظامی کشور خود، به استراتژی آمریکا در این مناطق با دقت می‌نگرند. به نظر آنها، سیاستهای آمریکا در خاورمیانه، آسیای مرکزی و جنوبی، بویژه در دوران پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر (۲۰۰۱)، امور مجزایی نیستند، بلکه از استراتژی جامع و درازمدتی سرچشمه می‌گیرند که هدف آمریکا از آنها سلطه بی‌رقیب بر نقاط سوق‌الجیشی، منابع انرژی و مسیر لوله‌های انتقال نفت و گاز است. نقاط قوت و ضعف و آینده این استراتژی در مقاله مورد بحث قرار می‌گیرد.

اوراسیا از نظر چین، سرزمینهای وسیعی از اروپای غربی تا ژاپن است که در طول تاریخ از جهات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی، جایگاهی مهم داشته و مورد توجه دولتمردان و جنگاوران بوده است. آمریکا از جنگ جهانی دوم به بعد، در این منطقه از جهان به مزیت‌های استراتژیک قابل توجهی دست یافته و پایگاه‌های حضور خود را مستحکم ساخته است. در دوران جنگ سرد، آمریکا با همکاری متحدانش، در سراسر اوراسیا، از شرق تا ژاپن، شبه جزیره کره، فیلیپین، گوام، سنگاپور، تایلند، از جنوب تا پاکستان و خاورمیانه، و از غرب تا ترکیه، دریای مدیترانه و اروپا، جز مناطقی که تحت سلطه شوروی بود، حضور داشت و در بیشتر نقاط استراتژیک این سرزمینهای وسیع، پایگاه نظامی مستقر کرده بود.

پس از جنگ سرد، بویژه بعد از رویدادهای ۱۱ سپتامبر (۲۰۰۱) بر تلاشهای

۱. آقای محمدجواد امیدوارنیا کارشناس ارشد مسائل چین است.

آمریکا برای ازدیاد حضور در اوراسیا و تحکیم نفوذ بر آنجا افزوده شده است. شاید بتوان گفت که اوراسیا محور توجه آمریکا در درازمدت است و سلطه‌جویی جهانی آن کشور، در سلطه بر اوراسیا خلاصه می‌شود. یکی از دلایل اصلی این امر آنست که دیگر نقاط جهان یعنی آفریقا و آمریکای لاتین چنان دچار آشوب و درگیری‌ها و فقر هستند که تهدیدی علیه آمریکا بشمار نمی‌روند، لیکن اوراسیا ۷۵ درصد جمعیت، ۶۰ درصد تولید ملی و حدود ۳۳ منابع انرژی جهان را در اختیار دارد. شش قدرت اقتصادی جهان پس از آمریکا، در این سرزمینها و اکثریت قریب به اتفاق قدرتهای هسته‌ای و پرجمعیت‌ترین کشورهای جهان که ابرقدرت منطقه‌ای و یا برخوردار از نفوذ جهانی بشمار می‌روند، به اوراسیا تعلق دارند. بطور کلی مجموع قدرت کشورهای اوراسیا بسیار فراتر از آمریکا است. بنابراین، همانگونه که ساموئل هنتینگتون در سال ۱۹۹۳ اشاره کرده است، سلطه آمریکا بر اوراسیا برای آن کشور امری حیاتی بشمار می‌رود زیرا با تحقق این امر است که آمریکا می‌تواند نظام، نقش اقتصادی و نفوذ بین‌المللی خود را حفظ کند و در غیراینصورت با مشکلات اقتصادی، اجتماعی و امنیتی داخلی و خارجی روبرو خواهد بود. به عبارت دیگر، هرگاه آمریکا بخواهد به نقش جهانی خود ادامه دهد، باید در اوراسیا نقش برتر را داشته باشد. اما لازمه حفظ برتری سنتی آمریکا در اوراسیا آن است که موازنه قوا در آنجا حفظ گردد و از ظهور قدرت یا قدرتهایی که بتوانند بر سیاست آمریکا تأثیر نهند، جلوگیری شود. این سیاست، چنانکه برژینسکی مشاور امنیتی پیشین رئیس‌جمهور آمریکا گفته است، درازمدت و مستمر خواهد بود.^(۱) پژوهشگران چینی سیاست آمریکا در اوراسیا را در سه بخش مورد بررسی قرار می‌دهند. بخش غربی، با تأکید بر آثار امنیتی گسترش ناتو به سوی شرق، و تقویت اتحادیه اروپا. بخش مرکزی یا میانی، با نگرش به آثار حضور نظامی آمریکا در افغانستان و عراق. بخش شرقی، با توجه به پیمانهای امنیتی آمریکا با ژاپن و کره جنوبی. هر یک از این بخش‌ها مطالعه جداگانه‌ای را می‌طلبند اما چون اوضاع در سرزمینهای میانی اوراسیا مستقیماً بر امنیت ایران تأثیرگذار است، و مطالعه آن از دیدگاههای مختلف، از جمله پژوهشگران چین حائز اهمیت می‌باشد، در ذیل به آن می‌پردازیم.

۱. اهمیت استراتژیک سرزمینهای میانی اوراسیا برای آمریکا

به نظر محققان چینی، اهمیت سرزمینهای میانی اوراسیا برای آمریکا کمتر از بخش غربی آن (اروپا) و بخش شرقی آن (ژاپن) نیست، بلکه در دوران پس از جنگ سرد، و مخصوصاً بعد از رویدادهای ۱۱ سپتامبر، بر آن دو منطقه فزونی گرفته است زیرا:

الف) جایگاه راهبردی این سرزمینها در محیط ژئواستراتژیک جدید مهمتر شده است
سرزمینهای میانی شامل دو منطقه مهم استراتژیک می باشد: آسیای مرکزی و ماورای قفقاز در شمال، و خاورمیانه در جنوب. در این دو منطقه کشورهای مهمی چون ایران، عربستان، سوریه، اسرائیل، عراق، کویت، افغانستان، ترکمنستان، آذربایجان، گرجستان، ارمنستان، قزاقستان، ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان قرار دارند. این سرزمینها از شمال به سیبری غربی، از جنوب به دریای عمان، از شرق به مرزهای غربی چین و از غرب به جنوب شرقی روسیه، دریای سیاه و دریای مدیترانه می رسند. بنابراین، کاملاً مشخص است که سرزمینهای میانی اوراسیا نه تنها گذرگاه ارتباط بین شرق و غرب و شمال و جنوب جهانند، بلکه مهمتر آنکه، بین دو حریف استراتژیک آمریکا، یعنی چین و روسیه واقع شده اند. آمریکا با سلطه بر این مناطق نه تنها می تواند منافع خود را دنبال کند، بلکه برای حریفان، تهدیدهایی فراهم آورد.^(۲)

ب) غنی ترین منابع نفت و گاز جهان در این سرزمینها است

خاورمیانه در جنوب اوراسیا حدود ۶۷ درصد ذخیره های شناخته شده نفت جهان را دارد و ۱/۳ نفت مورد نیاز جهان را تولید می کند که بزرگترین مشتریان آن آمریکا، ژاپن، اروپای غربی و چین هستند و ۲۸ درصد نفت مورد نیاز آمریکا، ۳۵ درصد نفت مورد نیاز اروپای غربی و ۷۰ درصد نفت مورد نیاز ژاپن را تأمین می کند. چین از سال ۱۹۹۳ به کشورهای واردکننده نفت پیوسته و اکنون ۵۰ درصد نفت مورد نیاز خود را از آن منطقه خریداری می کند. بنابراین، نه تنها برای آمریکا، بلکه برای متحدان آن سلطه بر بخش جنوبی سرزمینهای میانی اوراسیا بسیار مهم

است زیرا تنها در این صورت است که قادر به اعمال نظرات خود بر همه کشورهای وابسته به نفت در منطقه، و نیازمند به نفت در سراسر جهان خواهند بود. آسیای مرکزی در شمال سرزمینهای میانی اوراسیا نیز منابع غنی نفت و گاز دارد که مورد توجه و رقابت آمریکا، روسیه و دیگر کشورهای بزرگ است. آمریکا پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و اشغال افغانستان، به بهانه مبارزه با تروریسم، به تقویت حضور نظامی خود در آسیای مرکزی پرداخته است. از آن پس، فرمانده نیروهای آمریکایی مستقر در افغانستان بدفعات از ازبکستان و قرقیزستان دیدار داشته و گفتگوهای او و دولت‌مردان آمریکا با رهبران این کشورها علاوه بر مسایل نظامی، بر امنیت منابع انرژی و مسیرهای انتقال نفت و گاز متمرکز بوده است. محاسبات کارشناسان آمریکایی نشان می‌دهد که ذخائر نفت حوزه دریای خزر ۲۰۰ میلیارد تن، یعنی در ردیف پس از خلیج فارس قرار دارد و منابع گاز ترکمنستان در ردیف دوم در جهان است. تلاشهای آمریکا برای تعیین مسیر لوله‌های انتقال نفت و گاز حوزه دریای خزر و کنترل آنها نشانه‌ای از حیاتی بودن این موضوع در استراتژی امنیتی آن کشور می‌باشد.

ب) عوامل مخالف با سیاستهای آمریکا در این سرزمینها وجود دارد

این عوامل بر دو گونه‌اند: اول، اختلافات و درگیری‌ها بین کشورهای منطقه که ممکن است موجب ناآرامی‌های وسیع گردد و موقعیت را برای مداخله مخالفان آمریکا در آنجا فراهم سازد. دوم، نیروهای مخالف آمریکا در بخش جنوبی که بطور عمده از حرکت‌های اسلامی سرچشمه می‌گیرند. به همین دلیل آمریکا برنامه اصلاحات دموکراتیک در منطقه را مطرح ساخته است. هرگاه این برنامه به نتیجه دلخواه برسد تأثیر قوی و درازمدت بر نقش آمریکا در اوراسیا خواهد داشت.

ت) اوضاع فعلی به نفع آمریکا است

در شرایط کنونی، در سرزمینهای میانی اوراسیا، کشور و یا اتحادیه‌ای وجود ندارد که از

توانایی رویارویی با آمریکا برخوردار باشد. بجز چند کشور، بیشتر کشورهای منطقه خواهان روابط حسنه با آمریکا هستند. مخصوصاً اغلب کشورهای آسیای مرکزی که به ارتباط با آمریکا بعنوان عاملی برای رهایی از نفوذ روسیه، و ورود به مجموعه غرب می‌نگرند. ادامه ضعف اقتصادی و نظامی روسیه، جانشین شوروی سابق هم به موقعیت برتر آمریکا کمک می‌کند. کشورهای فرانسه، آلمان و برخی دیگر از ملل اروپای غربی نیز اگرچه درباره عملیات نظامی آمریکا در عراق اظهار نگرانی کرده اما قادر به واکنش دیگری نبوده‌اند. بخش مهمی از نیازهای نفتی ژاپن از خاورمیانه تأمین می‌شود لیکن منافع آن کشور در این منطقه با آمریکا کاملاً هماهنگ است. ژاپن در جنگ اول خلیج فارس به حمایت مالی از آمریکا اکتفا ورزید، اما در جنگ دوم، علاوه بر کمکهای اقتصادی، نیروهای نظامی خود را برای حفظ امنیت خطوط دریایی مورد استفاده ناوهای آمریکایی اعزام داشت.

بنابراین بطور یقین می‌توان گفت که ظرف ۱۰ تا ۱۵ سال آینده، نه در بخش میانی و نه در دیگر مناطق اوراسیا، رقیب عمده‌ای برای آمریکا پدید نخواهد آمد. لیکن اوضاع پس از ۲۰ سال قابل پیش‌بینی نمی‌باشد. در این مدت آمریکا از بیشترین فرصت برای ایجاد نظم جهانی موردنظر خویش برخوردار است. به عراق حمله کرده، در تلاش برای حل مسئله فلسطینیان و اسرائیل، و ایجاد نظام دموکراتیک در افغانستان می‌باشد. بنابراین، هرگاه به اقدامات دیگری در آسیای مرکزی، قفقاز و خاورمیانه، مثلاً تلاش برای دگرگونی در ایران و سوریه پردازد، جای شگفتی نخواهد بود.

۲. اهداف استراتژیک آمریکا در سرزمینهای میانی اوراسیا، و انتخابهای محتمل

اهداف استراتژیک آمریکا در سرزمینهای میانی اوراسیا شامل چهار زمینه ذیل است:

الف) فراهم ساختن زمینه و مرتبط ساختن جنوب و شمال

بطوری که اشاره شد، سرزمینهای میانی اوراسیا دو بخش دارد، خاورمیانه در جنوب و

آسیای مرکزی و ماورای قفقاز در شمال. هرگاه آمریکا بخواهد در این سرزمینها نظم بین‌المللی مورد نظر خود را پدید آورد. باید ابتدا زمینه فراهم سازد و پایگاههای لازم را ایجاد کند. در دوره پیش از حوادث ۱۱ سپتامبر، در سرزمینهای میانی اوراسیا، افغانستان تحت سلطه طالبان، جمهوری اسلامی ایران و عراق بزرگترین کشورهای ضدآمریکایی بشمار می‌آمدند. آنها در خط بهم پیوسته‌ای از شمال تا جنوب سرزمینهای میانی اوراسیا، بطور مستحکم استقرار داشتند. هرگاه این چند کشور ضدآمریکایی برجای می‌ماندند، آمریکا در انتخاب استراتژی مورد نظر خود در سرزمینهای میانی اوراسیا دچار مشکل می‌شد، و کشورهای علاقمند به دوستی با آن ابرقدرت در آسیای مرکزی نیز جرأت توسل به اقدامات متهورانه‌ای را نداشتند. پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر، آمریکا نیروهای نظامی خود را به آسیای مرکزی اعزام نمود، افغانستان را اشغال کرد و در ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان پایگاههای نظامی مستمر تأسیس نمود. اشغال افغانستان برای استراتژی آمریکا در سرزمینهای میانی اوراسیا زمینه جدیدی فراهم ساخت. اکنون کشورهای تازه استقلال یافته ماورای قفقاز در صورت لزوم می‌توانند از طریق افغانستان، پاکستان و دریای عمان، با جهان ارتباط برقرار کنند و محدود به انتخاب مسیر غربی، به سوی دریای مدیترانه نیستند، لیکن در مقایسه با هر دو مسیر افغانستان، یا دریای مدیترانه، راهی که مزیت اساسی دارد، در سوی جنوب، از طریق ایران است. اما این کشور بزرگترین مخالف آمریکا در خاورمیانه است و آمریکا آن را کشور «نافرمان» و «محور شرارت» نامیده و شرکتهای غربی را از مناسبات با آن ممنوع ساخته است. بنابراین، در سیاست خارجی آمریکا در سرزمینهای میانی اوراسیا، حل و فصل مسئله ایران جایگاهی مهم دارد.

آمریکا با جنگ دوم خلیج فارس و اشغال نظامی عراق، حکومت صدام حسین را سرنگون ساخت و در تلاش برای پدید آوردن حکومت جدیدی است که حتماً باید دوستدار آمریکا باشد. اکنون همگان درباره هدف بعدی آمریکا در خاورمیانه بحث و اظهار نظر می‌کنند. عده‌ای برآنند که سوریه در نوبت بعد قرار دارد، و گروهی از ناظران نیز ایران را در اولویت می‌دانند. در اینکه آیا آمریکا برای رسیدن به اهداف خود در این کشورها روش مسالمت‌آمیز و یا سیاست قهرآمیز را در

پیش خواهد گرفت نیز نظرات متفاوتی وجود دارد.

ب) سلطه بر منابع انرژی

ذخایر نفت سرزمینهای میانی اوراسیا بطور عمده در خلیج فارس در جنوب و حوزه دریای خزر در شمال، نهفته است. آمریکا در منطقه جنوبی خواهان تضمین آن است که نفت منطقه در اختیار یک قدرت منطقه‌ای قرار نگیرد، و به عبارت دیگر، سیاست آمریکا در خلیج فارس مبتنی بر کسب توان جلوگیری از دسترسی دیگران به نفت است. این سیاست دو سوی دارد: از یک سو، نباید نفت تحت کنترل دشمنان بالفعل و یا بالقوه آمریکا باشد، از سوی دیگر، کشورهای تولیدکننده نفت در خلیج فارس باید مستقل باشند. تنها در این شرایط است که جریان نفت با قیمت مناسب و بدون مانع اساسی ادامه خواهد یافت و اقتصادهای آمریکا و غرب از ثبات برخوردار خواهد بود. مناطق شمالی اوراسیا (حوزه دریای خزر) نیز منابع غنی انرژی دارد. هرگاه ارتباط کشورهای منطقه با روسیه ادامه یابد، تحقق استراتژی آمریکا ممکن نخواهد بود. پس منافع آمریکا ایجاب می‌کند که رشته‌های وابستگی این کشورها به روسیه کاملاً گسسته گردد و آنها استقلال سیاسی و اقتصادی داشته باشند. بهترین راه حل این است که کشورهای یاد شده بتوانند نفت و گاز خود را در بازارهای بین‌المللی عرضه دارند. پس باید راههایی برای صدور نفت و گاز آنها از طریق ترکیه و یا از طریق پاکستان فراهم گردد و از عبور خط لوله‌ها از روسیه و یا ایران جلوگیری شود. هرگاه طرحهای آمریکا در این زمینه با موفقیت روبرو باشد، اوضاع آسیای مرکزی نیز در جهت منافع آن کشور جریان خواهد داشت.^(۳)

پ) حفظ استقلال کشورهای منطقه

آمریکا مایل نیست در خاورمیانه ابرقدرتی پدید آید که استقلال کشورهای منطقه مخصوصاً تولیدکنندگان نفت را به مخاطره افکند زیرا این نوع نظامها ضد آمریکایی خواهند بود. دلیل سرکوب توسعه طلبی عراق تحت رهبری صدام نیز همین نکته بود. اما در آسیای مرکزی

اوضاع متفاوت است و آمریکا از حفظ استقلال کشورهای آنجا دو هدف را دنبال می‌کند: اول، حفظ ساختار ژئوپلیتیک چندجانبه پدیدآمده پس از فروپاشی شوروی، دوم، بازدارندگی استراتژی روسیه و پدید آوردن حصار از دوستان و متحدان آمریکا در پیرامون آن.

ت) محدود ساختن عوامل ضد آمریکا

بی‌تردید، خاورمیانه بصورت مرکز مخالفت با آمریکا درآمده و حرکات مخالف با این ابرقدرت در هر گوشه از جهان، با خاورمیانه در ارتباط مستقیم یا غیرمستقیم می‌باشد. این جریان در سه شکل مختلف قابل مشاهده است: اول، مانند ایران، عراق، سوریه و افغانستان (پیش از ۱۱ سپتامبر). اهداف سیاست خارجی این کشورها ایستادگی در برابر طرح استراتژیک آمریکا در زمینه برقراری نظم جدید در خاورمیانه است. دوم، مانند حزب الله لبنان و جنبش حماس در فلسطین و غیره که با حمایت مالی دیگران علیه آمریکا فعالیت می‌کنند. سوم، همانند بسیاری از مخالفت‌هایی که با سیاست‌های آمریکا در کشورهای مختلف جهان مشاهده می‌شوند و شالوده هر سازمان ضد آمریکایی هستند.

۳. ویژگی‌های سرزمین‌های میانی اوراسیا و مشکلات فراروی آمریکا

سرزمین‌های میانی اوراسیا بسیار وسیع، پرآشوب، و دستخوش دگرگونی‌های غیرقابل پیش‌بینی هستند. ویژگی‌های آنها را در این زمینه می‌توان به شرح زیر برشمرد:

الف) حضور اقوام و قبایل متعدد، پیچیدگی روابط، و ریشه‌دار بودن تضادها

جز چند کشور کوچک، بقیه کشورهای سرزمین‌های میانی اوراسیا متشکل از اقوام و قبایل زیادند و نه تنها با مسایل قومی داخلی، بلکه با مشکلات پیچیده اقوام فرامرزی (مشترک بین چند کشور) روبرو هستند. این ویژگی موجب روابط سیاسی پیچیده داخلی و بین‌المللی در سرزمین‌های یاد شده است. پس از پایان جنگ سرد، مسایل قومی در شمار زیادی از کشورها

تجدید حیات یافت، مانند مسایل اقوام روس، پشتو و غیره. کشورهای سرزمینهای میانی اوراسیا فاقد ساختارهای مناسب و لازم برای حل و فصل این مشکلات هستند و به همین دلیل مسایل قومی زمینه آماده‌ای برای وقوع درگیری‌های داخلی، دوجانبه و چندجانبه فراهم آورده است. این یکی از مسایل و مشکلاتی است که آمریکا در زمینه ایجاد نظم مورد نظر خود با آن روبرو است و به آسانی قادر به حل و فصل آن نمی‌باشد.

ب) ناهمگونی‌های تاریخی، فرهنگی و دینی

در سرزمینهای میانی اوراسیا فرهنگ اسلامی غالب است اما این به معنای آن نیست که بین کشورهای منطقه، تفاهم بیش از عدم تفاهم باشد. این سرزمینها تحت تأثیر عوامل تاریخی، فرهنگی و خارجی، دچار تضادهای بسیارند. در آنجا اسلام سنتی، اسلام محافظه‌کار، و اسلام نوگرا در ابعاد مختلف حضور دارد. قدرتهای استعماری کشورهایی چون فرانسه، انگلیس، روسیه و دیگر کشورهای غربی در پدید آمدن تضادها تأثیر اساسی داشته‌اند. تا هنگامی که سرزمینهای میانی اوراسیا از آثار نامنی‌های داخلی و خارجی این تفاوتها رهایی نیافته باشند، تحقق طرح استراتژیک آمریکا در آنجا ممکن نخواهد بود.

پ) فقدان احساس منافع مشترک

این مطلب از دو نکته ذیل آشکار است: اول، از جنگ جهانی دوم تاکنون در این سرزمینها جنگهای متعدد بوقوع پیوسته که از آن جمله می‌توان به درگیری‌های اعراب و اسرائیل (۵ مورد)، اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی، جنگ ایران و عراق، حمله به کویت، اشغال نظامی افغانستان و عراق توسط آمریکا اشاره نمود. اگرچه حمله‌های شوروی و آمریکا به کشورهای این منطقه تجاوز خارجی بوده اما عوامل اصلی آن در داخل منطقه ریشه داشته است. دوم، در سرزمینهای میانی اوراسیا ساختارهای بین‌المللی منطقه‌ای به معنای واقعی کلمه وجود ندارد. اگرچه در آنجا سازمان همکاری خلیج فارس، اتحادیه عرب و اکو پدید آمده‌اند، اما این نهادها دو

مشابهت اساسی دارند: ۱. هدف اصلی آنها مقابله با قدرتهای منطقه‌ای است. بطور مثال، سازمان همکاری خلیج فارس برای مقابله مشترک با ایران و عراق تشکیل شد، اتحادیه عرب پایگاهی در برابر اسرائیل است، و اکو بمنظور کاستن از نفوذ روسیه در آسیای مرکزی تشکیل یافته است. ۲. سازمانهای یاد شده در حل و فصل مسایل بین‌المللی منطقه‌ای نقشی نداشته‌اند. تضادها در اتحادیه عرب فراوان و توان آن در برابر اسرائیل مورد حمایت آمریکا ناچیز است. شورای همکاری خلیج فارس در صورتی که از پشتیبانی آمریکا برخوردار نباشد قادر به ایستادگی در برابر ایران و عراق نیست و اکو از بدو تأسیس تاکنون دستاورد ملموسی نداشت است. زیرا هیچ‌یک از کشورهای عضو آن از توان اقتصادی برای مقابله با نقش روسیه در آسیای مرکزی برخوردار نیستند. در چنین شرایطی آمریکا قادر به ایجاد ساختار چندجانبه با ثبات طرفدار خود در سرزمینهای میانی اوراسیا نمی‌باشد. (۴)

ت) نبودن کشوری که محور دوستی با آمریکا باشد

برخلاف حضور دوستان قدرتمند آمریکا در دو سوی شرق و غرب اوراسیا (ژاپن و اروپای غربی)، در سرزمینهای میانی، کشوری که در دوستی با آمریکا شاخص، و برخوردار از نقش قدرتمند منطقه‌ای باشد، وجود ندارد. کشورهای عربستان سعودی، ایران، عراق، ازبکستان و قزاقستان هر یک قدرتی در منطقه بشمار می‌آیند اما هیچ‌یک از آنها نمی‌توانند همانند ژاپن در شرق، و انگلیس، فرانسه و آلمان و ناتو در غرب، نقش مؤثری در سیاستهای اوراسیا ایفا کنند. این کشورها علاوه بر اینکه به اندازه کافی بزرگ و قدرتمند نیستند، فاقد الگوی باتجربه و مؤثری برای همکاری هستند، بین بعضی از آنها بر سر رهبری منطقه‌ای رقابت وجود دارد، بسیاری کدورت‌های تاریخی دارند و بین بعضی از آنها اختلافات ارضی مطرح است. نظامهای سیاسی و اقتصادی نیز از عوامل تضاد و خصومت بین بعضی از آنها است و از امکان همکاریهای چندجانبه می‌کاهد. شاید یکی از دلایل توجه آمریکا به لزوم تغییرات دموکراتیک در خاورمیانه همین نکته باشد.

ث) مشکلات داخلی کشورها

همه کشورهای سرزمینهای میانی اوراسیا با مشکلات داخلی روبرو هستند که بطور عمده ریشه‌های قومی و دینی دارد. ناآرامی‌های سرچشمه گرفته از این مسایل تهدیدی بزرگ برای ثبات و پیشرفت بشمار می‌رود و علاوه بر ناامنی داخلی، می‌تواند موجب وقوع بحران در روابط کشورها گردد (مانند مسایل نوگورنو قراباغ، قوم روس و غیره) مجموع این مشکلات از یکسو عامل ناکارایی ملل منطقه در اتخاذ سیاست مناسب و لازم در قبال آمریکا است و از سوی دیگر، موجب تردید آمریکا در تنظیم استراتژی درازمدت درباره این کشورها می‌باشد.

ج) تفاوت دیدگاهها درباره «تهدید»

شاید یکی از بزرگترین مشکلات بر سر راه تحقق استراتژی آمریکا در سرزمینهای میانی اوراسیا، تفاوت دیدگاههای آمریکا و کشورهای منطقه درباره ماهیت «تهدید» باشد. آمریکا در دوران جنگ سرد، اتحاد شوروی را بزرگترین تهدید می‌دانست و پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، برای «تروریسم بین‌المللی» چنین جایگاهی را قائل است. لیکن بسیاری از کشورهای این منطقه، اسرائیل و یا آمریکا و اسرائیل را تهدید اصلی برای صلح و امنیت می‌دانند. این امر موجب بروز تفاوت‌های اساسی در معیارهای سیاست خارجی آمریکا با کشورهای یاد شده است.^(۵)

۴. شیوه‌های آمریکا برای تعقیب اهداف خود در سرزمینهای میانی اوراسیا

با توجه به اهمیت زیادی که این سرزمینها در استراتژی امنیتی آمریکا دارند، برای تسلط بر آنها از شیوه‌های ذیل استفاده می‌شود:

الف) موازنه قوا

هدف این سیاست برقراری موازنه قوا بین همه کشورهای قوی منطقه و جلوگیری از تهدید یکی علیه دیگری است. تلاش آمریکا و متحدانش برای حفظ موازنه بین ایران و عراق،

طی جنگ هشت ساله، از همین منطق سرچشمه می‌گرفت. خودداری آمریکا از سرنگونی صدام در سال ۱۹۹۱، در راستای این سیاست و ممانعت از ایران در بهره‌برداری از ضعف عراق بود. خط مشی آمریکا در آسیای مرکزی و ماورای قفقاز نیز بر اساس همین ملاحظه و مبتنی بر دو اصل است: اول، جلوگیری از سلطه یک قدرت بزرگ بر منطقه، دوم، حفظ موازنه قوا در داخل منطقه. اکنون بین قزاقستان و ازبکستان بر سر رهبری آسیای مرکزی رقابت وجود دارد و ممکن است این امر بوقوع بی‌ثباتی در منطقه و در نتیجه، مداخله روسیه بیانجامد. سیاست آمریکا این است که ضمن حفظ مناسبات دوستانه با مردم این کشورها، از قدرت یافتن بیش از حد هر یک از آنها ممانعت بعمل آورد.

ب) توسعه دموکراسی

اصلاحات دموکراتیک در کشورهای اسلامی خاورمیانه و از بین بردن عوامل مخالف با آمریکا از اصول سیاست خارجی جرج بوش بشمار می‌رود. او با صراحت گفته است که اصلاحات باید ابتدا از عراق و فلسطین آغاز گردد و عراق بصورت نمونه‌ای برای دیگر کشورهای منطقه درآید. بوش معتقد است که برای رسیدن به این هدف باید ارزشهای فرهنگی اسلام و دموکراسی نوع غربی تلفیق یابند. واقعیت این است که در دوران پس از جنگ سرد، اسلام در کشورهای خاورمیانه نقش مؤثر یافته، احساسات ضد آمریکایی از دیاد پیدا کرده و حتی عربستان سعودی، قابل اعتمادترین متحد آمریکا در منطقه، بصورت مرکز عملیات تروریستی علیه آن ابرقدرت در منطقه درآمده است.

پ) حل مسئله فلسطینیان و اسرائیل

از چند دهه پیش تاکنون، یکی از دلایل اصلی مخالفت مسلمانان و جهان عرب با آمریکا، حمایت بی‌دریغ این کشور از اسرائیل بوده است. بنابراین، تا هنگامی که مسئله فلسطینیان و اسرائیل حل نشده باقی مانده باشد، کاهش مخالفت با آمریکا امکان‌ناپذیر خواهد بود. یکی از

اهداف درازمدت آمریکا در منطقه، حل این مشکل تاریخی است، بصورتی که در جهت مثبت برای سیاست آن ابرقدرت در جنوب سرزمینهای میانی اوراسیا باشد.

۵. پیش‌بینی حرکات آینده

پژوهشگران چینی که در سرزمینهای شمالغربی این کشور، بویژه در مؤسسات پژوهشی ایالت خودمختار شین جیانگ اویغور، به بررسی سیاستهای آمریکا در سرزمینهای میانی اوراسیا مشغولند، براساس آنچه در بالا بیان گردید، روندهای آینده امنیتی در این مناطق را به شرح زیر ارزیابی می‌کنند:

الف) حضور نظامی و اقتصادی آمریکا در این سرزمینها ادامه خواهد یافت. این امر از جانب غرب، با پیوستن کشورهای اروپای شرقی به ناتو، و استفاده از قرابتهای فرهنگی ترکیه با کشورهای آسیای مرکزی، دنبال می‌شود. از سوی جنوب، با بهره‌برداری از نفوذ موجود آمریکا در خاورمیانه، و با هدف مرتبط ساختن سرنوشت جنوب و شمال سرزمینهای اوراسیا ادامه می‌یابد. این در حقیقت تعقیب سیاستی است که در اواخر سال ۱۹۹۹ مطرح شده و هدف آن آوردن کشورهای آسیای مرکزی در محدوده حفاظتی نیروهای آمریکایی مستقر در خلیج فارس است. رویداد ۱۱ سپتامبر بهانه مناسبی برای استراتژی آمریکا در زمینه یکپارچه ساختن خاورمیانه و آسیای مرکزی فراهم آورده است. بهره‌برداری از سازمان ملل متحد و افکار عمومی جهانیان به تحقق این سیاست کمک می‌کند. اشغال افغانستان و شکست طالبان موجب دگرگونی عمیق ژئواستراتژیک در آسیای مرکزی، آسیای جنوبی و خاورمیانه و تقویت حضور نظامی آمریکا در آنجا گردیده است. لذا در شرایط فعلی، آمریکا از موقعیت قویتری برای مداخله‌های نظامی احتمالی برخوردار می‌باشد.

ب) حضور نظامی آمریکا در افغانستان، آنچنانکه ادعا می‌شود، کوتاه مدت و برای برقراری نظام مبتنی بر «دموکراسی» و «آزادی» و «حقوق بشر» نیست. آمریکا می‌کوشد در آنجا حکومتی طرفدار خود را بر سر کار آورد که برای ادامه طرحهای آینده مورد بهره‌برداری قرار دهد.

ب) همزمان با ازدیاد اهمیت استراتژیک افغانستان و آسیای مرکزی، اهمیت پاکستان و هند نیز برای آمریکا ازدیاد می‌یابد. تا مدتی پس از فروپاشی شوروی چنین بنظر می‌رسید که آمریکا سیاست اولویت بخشیدن به هند در قبال پاکستان را دنبال می‌کند، اما پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، هر دو کشور جایگاه مهمی یافته‌اند و حل مسئله کشمیر و ازدیاد حضور نظامی آمریکا در شرق، جنوب و مرکز آسیا در دستور کار جرج بوش قرار خواهد گرفت.

ت) آمریکا نهایت تلاش خود را بکار خواهد برد تا مسیر لوله‌های انتقال نفت و گاز در این سرزمینها را بطوری که در جهت مصالح این ابرقدرت باشد، تعیین نماید.

ث) هدف اصلی آمریکا از اشغال عراق، نابود ساختن سلاحهای کشتار جمعی نبوده زیرا چنانکه پس از مدتها بررسی مشخص گردیده، آثاری از وجود این گونه سلاحها و ارتباط صدام حسین با القاعده بدست نیامده است. هدف آمریکا محور قرار دادن عراق در خاورمیانه و اعمال فشار بر کشورهای مخالف آمریکا، مخصوصاً ایران است.

پژوهشگران چینی سپس چنین اظهار نظر می‌کنند که آمریکا پس از حل و فصل مسئله عراق، در صورتی که قادر به تحقق این امر باشد، لبه تیز حمله را در تعقیب استراتژی کلان خود در سرزمینهای میانی اوراسیا، متوجه ایران خواهد ساخت. دلایل اصلی این امر نیز جایگاه مهم ژئواستراتژیک ایران در اوراسیا، منابع غنی نفت و گاز، و مهمتر از همه، مخالفت‌های آن کشور با مداخلات آمریکا در منطقه است.

یادداشتها و منابع به زبان چینی

۱. پن، جی پینگ (Pan Zhiping)، ۲۰۰۳، سال خروج از ابهام، (انتشارات خلق شین جیانگ، اورومچی، ژانویه ۲۰۰۴)، صص ۱۴۶-۱۳۰.
۲. وانگ، وویه (Wang Wuyue)، استراتژی آمریکا در آسیای مرکزی و کشورهای جنوب آسیا، (انتشارات خلق شین جیانگ، اورومچی، سپتامبر ۲۰۰۳)، صص ۲۲-۹.
۳. پن، جی پینگ (Pan Zhiping)، درگیرهای قومی و دینی در آسیای مرکزی و جنوبی، (انتشارات خلق شین جیانگ، اورومچی، ژانویه ۲۰۰۳)، صص ۳۷-۱۹.
۴. انور محمود و جانگ، شن وانگ (hang Shenwang)، نفت و امنیت ملی، (انتشارات خلق شین جیانگ، اورومچی، دسامبر ۲۰۰۳)، صص ۷۲-۶۱ و ۲۰۷-۱۹۵.
۵. جانگ جی سینگ (Zhang Zhiming)، مناسبات قومی در آسیای مرکزی، تاریخ، اوضاع فعلی و آینده، (انتشارات خلق شین جیانگ، اورومچی، اکتبر ۲۰۰۳)، صص ۱۸۲-۱۶۱.